

اندیشه‌های دوران در میزان

ایستاده در باد

نگاهی به تفسیر سوره احزاب

سید محمد روحانی

فهرست

۱	مقدمه چاپ دوم
۳	مقدمه چاپ اول
۷	پیش درآمد - تظلم اندیشه
۷	دو مظلوم بزرگ روزگار ما
۱۰	یک نمونه آشکار؛ مغالطه قرائتها
۱۳	تحلیل منطقی
۱۵	نتیجه
۱۶	قرائت اکثریت
۱۸	راه همزیستی بسته نیست
۱۹	تظلم اندیشه
۲۰	سعادت؛ تنها غایت حقیقی زندگی
۲۳	درآمد
۲۳	- بحثی پیرامون سوره‌های مدنی
۲۳	- لحن و سیاق سوره‌های مدنی
۲۵	- ارتباط تنگاتنگ سوره‌های مدنی با تاریخ اسلام
۳۲	- یئنه؛ جوهر دین
۳۲	بحثی در فلسفه نبوت
۳۶	بحثی در توحید
۳۸	منشأ نیاز به یئنه

۳۹	وجود انبیا یبئه است
۴۰	دین؛ یبئه زندگی
۴۳	یبئه و دایره مباحات
۴۵	فطرت؛ مدار یبئات
۴۵	برخی جلوه های بی یبئه بودن
۵۰	مقدمه ای بر سوره احزاب
۵۰	تعریف و جایگاه دین در زندگی از نگاه خود دین
۵۲	نفاق؛ تلقی باطل از جایگاه دین در زندگی
۵۴	تاریخ چه می گوید؟
۵۷	عوام زدگی دینی
۵۹	نظریه فطرت؛ دین همه زندگی است
۶۲	دین حنیف
۶۴	ظاهر و باطن زندگی
۶۶	اعتباریات در برابر فطریات
۶۷	حقایق و اعتباریات زندگی
۶۸	تزکیه و تعلیم
۶۹	زندگی فردی و اجتماعی
۷۰	نتیجه بحث
۷۱	تعارضات و تناقضات زندگی؛ دین داری غیر فطری
۷۳	فصل اول - سرگردان میان آسمان و زمین
۷۳	مواجهه با کفر و نفاق
۷۵	منافق کیست؟
۷۷	نفاق و قانون
۷۸	از تاریخ
۸۰	معنای اطاعت از کفار و منافقان

۸۲	صغرا و کبرا در منطق
۸۴	کبرا؛ اساس استدلال
۸۵	نمونه‌ای از کبراهای غیردینی
۸۸	مثالی از تاریخ
۹۰	نفاق در قرآن
۹۰	منافق، کافر چهره پنهان کرده نیست
۹۱	نفاق؛ تجلی بی‌پینه بودن
۹۳	ریشه‌های نفاق
۹۴	نفاق و مراتب ایمان
۹۵	توالی کفر و ایمان
۹۵	اوصاف اهل نفاق
۹۷	خلاصه بحث
۱۰۱	فصل دوم - دل یک دله کن!
۱۰۲	چهار سنت بی‌پینه
۱۰۹	پینه دینی، نه احساس دینی
۱۱۱	انعطاف در احکام دین
۱۱۴	از دین برای دین (متدلوژی دینی)
۱۱۴	چند نکته
۱۱۵	تشریع یا تکوین
۱۱۶	ولایت؛ شرط ایمان
۱۱۹	فصل سوم - راست بگو، کجا روی؟
۱۱۹	ریشه‌های تاریخی
۱۲۰	معنای صدق و کذب
۱۲۱	صدق و کذب وجودی

۱۲۲	صدق و میثاق انبیا
۱۲۵	فصل چهارم - از آغاز توفان
۱۲۵	جنگ احزاب
۱۲۵	از تاریخ
۱۵۰	تکمله
۱۵۱	تحلیل قرآن از وقایع جنگ احزاب
۱۵۲	معنای نصرت الهی
۱۵۲	طول و عرض فلسفی
۱۵۴	توحید و روابط طولی و عرضی موجودات
۱۵۶	تفسیر طولی و عرضی وقایع
۱۵۸	تأثیر؛ و نه دخالت
۱۵۹	حضور خدا در زندگی
۱۶۳	نصرت الهی
۱۶۴	جنود الهی
۱۶۵	جنگ بی پایان
۱۶۷	جنود الهی در قرآن
۱۶۸	دو نکته
۱۷۱	تصویری از وضعیت مسلمانان در نگاه قرآن
۱۷۳	یقین منطقی، یقین روانی
۱۷۵	خطا در نگاه و عمل
۱۷۶	دین از ما چه می خواهد؟
۱۷۸	معنای بلا و نسبت آن با علم الهی
۱۸۰	از گمان تا نفاق
۱۸۰	دو نکته دیگر

۱۸۳	فصل پنجم - کاهی در مسیر باد
۱۸۳	تحلیل رفتار منافقان
۱۸۴	عقلهای سطحی، دل‌های بیمار
۱۸۵	منافق، منافق است!
۱۸۷	آغاز جوسازی
۱۸۸	ایمان سطحی، کفر سطحی
۱۹۲	دین به مثابه پیمان
۱۹۴	مسئولیت و آزادی
۱۹۷	میثاق فطری
۱۹۸	تقابل آرمان و واقعیت
۲۰۱	فصل ششم - همه سو سوی اوست
۲۰۱	کریمانه، حکیمانه
۲۰۲	زندگی برای عقیده؛ یا عقیده برای زندگی؟
۲۰۳	مرگی یا زندگی؟
۲۰۹	فصل هفتم - در برابر اجتماع خشمگین
۲۰۹	مؤمنان در برابر منافقان
۲۱۰	اهل نفاق در برابر جماعت مؤمنین
۲۱۴	معنای عمل کثیر
۲۱۶	جماعت مؤمنین در برابر اهل نفاق
۲۱۷	پاسخ نظامهای لیبرال
۲۱۸	مناقشه
۲۱۹	پاسخ ما
۲۲۲	در باب ماهیت جمهوری اسلامی
۲۲۴	نتیجه بحث

۲۲۵	فصل هشتم - آنچه خوبان همه دارند تو یک جا داری
۲۲۵	درسی برای مؤمنان
۲۲۵	معنای اسوه
۲۲۶	حد پیروی
۲۲۶	دو شبهه
۲۲۷	پاسخ
۲۲۹	نگاهی به سیرت پیامبر

۲۳۱	فصل نهم - توفان فرو می‌نشیند
۲۳۲	مقایسه‌ای بین اهل ایمان و اهل نفاق
۲۳۴	گستره طولی و عرضی ایمان
۲۳۵	لغو و ارتباط آن با کبراهای عمل
۲۳۶	از شرک خفی تا نفاق
۲۳۷	ایمان و تسلیم؛ رشد طولی و عرضی دین
۲۳۹	صدق؛ تفاوت غایی مؤمن و منافق
۲۴۰	راه توبه بسته نیست
۲۴۰	پایان کار
۲۴۱	تکمله

۲۴۵	فصل دهم - بر سر دو راهی
۲۴۵	شیوع منطقهای غیردینی
۲۴۶	معضلات خانگی
۲۴۸	مطلوبهای ذاتی، مطلوبهای عرضی
۲۵۱	از تاریخ
۲۵۲	درسی از تاریخ

فصل یازدهم - هم نشینان آفتاب	۲۵۵
زنان پیامبر	۲۵۵
حساب غیر اعتباری	۲۵۵
آثار موقعیتهای اجتماعی در وجود انسان	۲۵۶
معنای آسان بودن امری برای خدا	۲۵۸
معنای عمل صالح	۲۶۱
یک نکته	۲۶۲

فصل دوازدهم - جواهری در دکان کوزه گری	۲۶۵
سخنی با زنان پیغمبر	۲۶۵
قول معروف؛ و عوامل ایجاد جریان ناسالم فکر و سخن	۲۶۷
قرین اندیشه دینی	۲۷۰
جاهلیت اولی، جاهلیت ثانی	۲۷۰
نماز و زکات؛ تجلی دین در وجه فردی و اجتماعی زندگی	۲۷۲
لطیف خبیر	۲۷۳
تدقیقی در آیه تطهیر	۲۷۴
اهل بیت، کیستند؟	۲۷۵
راز ترتیب و تنظیم آیات	۲۷۷
رد پایبانی از نفاق	۲۷۸
حصر تطهیر	۲۸۱
حدیث کساء	۲۸۱

فصل سیزدهم - منشور آسمانیان	۲۸۵
زنان و مردان	۲۸۵
از روایات	۲۸۶
مسئله زن و مرد	۲۸۶

۲۸۷	استقلال هویت اجتماعی زن در اسلام.....
۲۹۰	چند نکته.....
۲۹۱	طرح مسئله.....
۲۹۲	نمونه‌های مشابه:.....
۲۹۲	۱. مقایسه دیدگاه اسلام و لیبرالیسم در مسئله خشونت.....
۲۹۸	۲. مغالطه کهنه بودن احکام اسلامی.....
۲۹۹	هدف؛ دین زدایی.....
۳۰۲	تساوی زن و مرد، آری یا نه؟.....
۳۰۳	تساوی در وجود.....
۳۰۶	تساوی در حقوق.....
۳۰۸	حقوق بشر و مبانی لیبرالیستیک آن.....
۳۱۰	اصول بی استدلال.....
۳۱۱	بررسی مفردات آیه.....
۳۱۳	معنای کلی آیه.....
۳۱۵	جایگاه ارزشها در زندگی.....
۳۱۶	توجه به حقیقت معاد؛ هدف اصیل زندگی.....
۳۱۸	با خودمان.....
۳۲۱	فصل چهاردهم - سر سپرده به تقدیر آفتاب.....
۳۲۱	قانون‌گذاری دینی.....
۳۲۵	حیطه دستورهای خدا و رسول.....
۳۳۱	فصل پانزدهم - خورشیدی در سرزمین کوران.....
۳۳۱	ماجرای زید و زینب.....
۳۳۳	از روایات.....
۳۳۴	دو تفسیر.....

فهرست / خ

چند نکته	۳۳۶
فصل شانزدهم - از دهان آنکه شنید از دهان دوست	۳۳۹
رسالت عمومی، رسالت الهی	۳۳۹
انقلاب دینی؛ انقلاب دلها	۳۴۱
دین کوچک	۳۴۲
تساهل و تسامح	۳۴۴
در مسیر نفاق	۳۴۷
فصل هفدهم - آخرین خشت خانه ایمان	۳۴۹
مقابله با سنتهای ریشه دار	۳۴۹
در معنای خاتمیت	۳۵۰
با پدر	۳۵۱
فصل هجدهم - پنجره ای به وسعت آسمان	۳۵۳
ذکر کثیر	۳۵۳
تدقیق در معنای ذکر	۳۵۳
ذکر دو سویه	۳۵۴
درجات ذکر	۳۵۵
کثرت ذکر	۳۵۷
ملاک کثرت چیست؟	۳۵۷
روایاتی در شأن ذکر حقیقی	۳۶۰
ذکر و جایگاه حقیقی دین در زندگی	۳۶۵
شب و روز؛ نقطه عطف تحولات بیرونی	۳۶۹
ذکر و حیات مطمئنه	۳۷۲
از روایات	۳۷۴

۳۷۸	تکمله
۳۸۳	فصل نوزدهم - ره به جای دگر نمی دانیم
۳۸۳	غایت زندگی مؤمنان
۳۸۳	معنای صلاة
۳۸۴	معنای نور
۳۸۵	از ظلمات به نور
۳۸۶	ایمان؛ جان صلاة
۳۸۶	معنای تحیت و سلام
۳۸۷	حیاتی سرشار از سلامت
۳۸۸	پاداش کریمانه
۳۸۹	تکمله
۳۹۱	فصل بیستم - فروغ هدایت
۳۹۱	در شأن پیامبر اکرم (ص)
۳۹۲	شهد شاهد
۳۹۳	بشارت و انداز
۳۹۵	دین؛ محور حیات
۳۹۸	نقش انداز
۳۹۸	دعوت به خدا
۳۹۹	دستور به دعوت
۴۰۰	چراغ هدایت
۴۰۱	فضل بزرگ و جلوه های آن
۴۰۴	شأن پیامبر در هستی و اجتماع
۴۰۵	در میان ناسپاسان
۴۰۹	چه باید کرد؟

فصل بیست و یکم - ریشه در باد	۴۱۹
اطاعت کافران و منافقان!	۴۱۹
معنای توکل	۴۲۰
شناسه‌های اهل نفاق	۴۲۱
از تاریخ	۴۲۴
نحوه برخورد با اهل نفاق	۴۲۷
نگاهی به سوره منافقون	۴۲۸
یک شناسه فکری؛ توجه به ملاکها و انگیزه‌های غیردینی	۴۳۲
راه مقابله با جریان نفاق	۴۳۴
نتیجه بحث	۴۳۶
پلورالیزم و مظلومیت آزادی بیان	۴۳۷
فصل بیست و دوم - از آسمان ... تا زمین	۴۴۱
از دواجهای پیامبر اسلام (ص)	۴۴۲
اتصال موضوعی با آیات پیشین	۴۴۲
مواضع ابهام	۴۴۳
طلاق نیکو	۴۴۵
تفاوت در احکام و حقوق	۴۴۷
مسئله برده‌داری	۴۴۹
تقابل اصول دینی و پارادایمها	۴۵۱
معنای برده‌داری در اسلام	۴۵۵
فصل بیست و سوم - این رسم ماست؛ رسم تمام قبیله‌مان	۴۵۹
فرهنگ دینی	۴۶۰
مفردات آیه	۴۶۰
واقعتهای تاریخی و فرهنگ و آداب دینی	۴۶۲

۴۶۵	 حرمت و احترام و محدوده روابط رهبر دینی با افراد اجتماع
۴۶۷	 یک نمونه تازه؛ انتخابات خرداد ۷۶
۴۶۹	 نمونه‌ای دیگر؛ حکومت اسلامی و حکومت قرون وسطایی
۴۷۲	 یک نمونه دیگر؛ انکار فلسفه اسلامی
۴۷۳	 نتیجه بحث
۴۷۳	 حیا و توجه به آثار و تبعات سخن در فرهنگ دینی
۴۷۷	 فصل بیست و چهارم - ادب آنکه من ییقم
۴۷۷	 صلاة و سلام
۴۷۸	 تسلیم؛ جان دین‌داری
۴۸۰	 همسویی با خدا و فرشتگان
۴۸۳	 از روایات
۴۸۶	 سلامی به پدر
۴۸۷	 فصل بیست و پنجم - دگر عضوها را نماند قرار
۴۸۷	 اذیت
۴۸۷	 اذیت پیامبر
۴۸۸	 اذیت و لعنت
۴۸۹	 عذاب دنیا و آخرت
۴۹۰	 نزاع و اذیت، دلیل نقص ایمان
۴۹۲	 اذیت و مجازات
۴۹۲	 اذیت به مثابه بهتان
۴۹۳	 اذیت؛ گناه آشکار
۴۹۵	 فصل بیست و ششم - شیپورهای شایعه
۴۹۵	 مقابله با اراجیف باقی

۴۹۶	سه خط موازی
۴۹۹	مسئله حجاب
۵۰۱	سه طایفه مطرود
۵۰۳	حنجره‌های دیگران
۵۰۵	خشونت در اسلام
۵۰۷	فصل بیست و هفتم - آنجا به چه عذر می‌گریزی. تو؟
۵۰۷	بمیرید، پیش از آنکه بمیرید!
۵۱۰	پاسخ قرآن به سؤال از زمان مرگ
۵۱۱	غفلت فراگیر
۵۱۳	ظاهر و باطن، قرب و بعد
۵۱۵	فصل بیست و هشتم - رها شده در پرهوت
۵۱۵	محکمه‌ای دگرگون
۵۱۷	حقیقت دین، معرفت و قرب
۵۱۷	ولایت و نصرت
۵۱۹	فصل بیست و نهم - عصاره خسرت
۵۱۹	تقلب
۵۲۱	حسرت
۵۲۱	دو اطاعت
۵۲۲	بزرگان دروغ، سادات فریب
۵۲۳	خلاصه بحث
۵۲۵	فصل سیام - چون دوست دشمن است، شکایت کجا بریم؟
۵۲۵	رنج‌های انبیا

۵۲۵	یار بیگانه
۵۲۶	جذائیت یاوه‌ها
۵۲۷	دین و نظام ارزشی
۵۲۹	فصل سی و یکم - اسیر موج نشایست ناخدای سخن
۵۲۹	فرهنگ سخن گفتن از نظر دین
۵۲۹	قول سدید و آفات سخن
۵۳۰	سخن راست، سخن مفید
۵۳۱	اهمیت بیان
۵۳۶	گریزی به وضع مطبوعات؛ شیوه استدلال و توجه به آثار و تبعات آن
۵۴۹	فصل سی و دوم - قرعه فال
۵۴۹	آیه امانت
۵۴۹	مفردات آیه
۵۵۱	ظرایف و دقایق
۵۵۳	معنای امانت
۵۵۵	ظلم و عدل، جهل و علم
۵۵۶	آسمان؛ معبر امر خداوند
۵۵۷	خلاصه سخن
۵۵۹	سخن آخر
۵۶۳	خاتمه - غم زمانه و فراق یار
۵۶۳	پایان سخن
۵۷۱	نمایه اشخاص
۵۷۵	نمایه

مقدمه چاپ دوم

عمریست تا من در طلب هر روز گامی می‌زنم
دست شفاعت هر زمان در نیک‌نامی می‌زنم
بی‌ماه مه‌رافروز خود تا بگذرانم روز خود
دامی به راهی می‌نهم مرغی به بامی می‌زنم
تا یو که یابم آگهی از سایه سرو سهی
گل‌بانگ عشق از هر طرف بر خوش‌خرامی می‌زنم

درس‌های سورة احزاب - چنانچه در مقدمه چاپ اول کتاب گفته‌ام - در روزگاری ادا شد که جریانی سوار بر امواج پرتلاطم تحولات سیاسی، عمدتاً از طریق مطبوعات، ایمان دینی مردم ما را نشانه گرفته بود. احساس من در آن دوران شبیه کسی بود که زیر آواری از مغالطات ریز و درشت در حال جان‌کندن است. این بود که کوشیدم پیش از آن که نفس اندیشه‌هایم برای همیشه فرو بسته شود، دست و پایم بزنم.

وقتی مخاطبان تیزهوشم با اصرار از من خواستند این درس‌ها را به جزواتی تبدیل کنم، حتی به مخیله‌ام خطور نمی‌کرد که آن جزوات روزی تبدیل به کتابی خواهد شد. اما انگار دستی از لطف و مهربانی از یک سو و دستی از آزمون و امتحان از سوی دیگر، اراده کرده بودند تا «ایستاده در باد» متولد شود. شاید همان دست‌ها بود که آن را به مخاطبانش رساند و همان دست‌ها بود که مرا با جمع کثیری از یاران مهربان پیوند داد.

نمی‌دانم در این نوشته چه بود که هر کس آن را دید، چشم از خطاهای بی‌شمارش فرو بست و چنان لب به تحسین گشود که انگار از یار آشنا سخن آشنا شنید. چه بسیار استادان گران قدری که به خاطر این کتاب افتخار آشناییشان را پیدا نمودم و اکنون از زمره

نزدیک‌ترین دوستان منند. چه بسیار دانشجویان جوانی که پس از خواندن این کتاب به من گفتند که مشقت مغالطه‌های پر زرق و برق این روزگار، برای همیشه در نزد آنها باز شده است. چه بسیار دوستان قدیمی که پس از دیدن این نوشته‌ها مرا غرق در تشویق‌های بی‌دریغشان کردند؛ و چه بسیار عزیزانی که - حتی در خارج از کشور - به خاطر این اوراق دور هم جمع شدند تا حیات فکری بر پایه‌ی دین را رونقی دوباره ببخشند. اکنون فرصتی است تا از همه‌ی آنها خاضعانه و از صمیم دل تشکر کنم. برای من از این همه لطف و دل‌گرمی چیزی در دست نیست مگر امیدی و بیمی. امید به آن دست‌مهربان و بیم از آن دست امتحان.

ای جان همه‌ی مهربانی‌ها، تو می‌دانی که همه‌ی سرمایه‌ی من طمع‌یست که به مهربانی تو دوخته‌ام؛ و ای باطن همه‌ی امتحان‌ها، تو می‌دانی که چشم طمع من دوخته بر آن خلق کریم است؛ و گرنه، از سؤال ملولیم و از جواب خجل...

این کتاب سزاوار اصلاحات بی‌شماری بود. اما به دلایلی، برای چاپ دوم آن تنها به اصلاح غلط‌های فاحش ویرایشی و نگارشی بسنده شد. نهایت این که نمایه‌ای از موضوعات نیز به انتهای کتاب ضمیمه گردید.

یک بار دیگر از همه‌ی خواهران و برادرانم در حلقه‌ی مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی، خصوصاً آقایان دکتر محمد مهدی احدیان، دکتر علی صلواتی‌پور و مازیار عطاری، به خاطر حضور امیدبخشان در حلقه و نیز زحماتی که در راه اصلاح این کتاب متحمل شدند، تشکر می‌کنم. هم‌چنین از برادر بسیار عزیزم جناب آقای مهندس حازم فری‌پور به خاطر مطالعه‌ی دقیق کتاب در سخت‌ترین شرایط و نیز به خاطر محبت‌های مشفقانه و بی‌دریغش صمیمانه سپاس‌گزارم.

دیگر چه مانده است، جز این که بگویم:

هر چند کان آرام‌دل دانم نبخشد کام دل
نقش خیالی می‌کشم فال دوامی می‌زنم
دانم سر آرد غصه را رنگین برآرد قصه را
این آه خون‌افشان که من هر صبح و شامی می‌زنم
با آن که از وی غایبم وز می‌جو حافظ تائبم
در مجلس روحانیان گه‌گاه جامی می‌زنم

۲۷ / مرداد / ۱۳۸۷

۱۵ / شعبان / ۱۴۲۹

حلقه‌ی مطالعات اندیشه و فلسفه اسلامی

تهران - سید محمد روحانی

مقدمه چاپ اول

سبحان الله رب العالمين. والحمد لله كما هو اهله. لا اله الا هو له الحمد في الاولى والاخرة
وله الحكم. والله اكبر على ما هدينا. ان الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا
صلوا عليه وسلموا تسليماً. اللهم صل وسلم على محمد وآل محمد وعجل فرجهم وفرجنا
مع فرجهم واهلك اعدائهم واجعلنا من شيعتهم. اما بعد؛

نوشته‌ای که پیش روی شماست، مجموعه درسهایی است که طی سالهای ۱۳۷۷ تا
۱۳۷۸ در حلقه مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی توسط این جانب ایراد شده است.

حلقه مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی، تجمعی است از دانشجویان و دانش‌آموختگان
زبده دانشگاه‌های کشور که اغلب فارغ‌التحصیل مراکز آموزشی سازمان ملی پرورش
استعدادهای درخشان بوده‌اند و همزمان با تحصیل، در کنار رشته‌های گوناگون دانشگاهی
همچون پزشکی، مهندسی و علوم پایه، به مطالعه آزاد در موضوعاتی چون فلسفه
اسلامی، فلسفه علم، فلسفه سیاسی، اخلاق و عرفان اسلامی، و نیز تفسیر قرآن
پرداخته‌اند.

این نوشته نگاهی است به تفسیر کبیر المیزان فی تفسیر القرآن در بیان سوره مبارکه
احزاب و نیز تلاشی است برای آوردن قرآن به صحنه‌های زندگی فکری روزگار کنونی. این
کتاب را نباید تفسیر قرآن دانست؛ چرا که مؤلف، خود را هرگز در مقامی نمی‌بیند که بتواند
به عنوان یک مفسر قرآن سخن بگوید ولی کوشیده است تا با تکیه بر معتبرترین تفاسیر
قرآن، نگرش دینی را در متن مسائل فکری جامعه ما وارد نماید. این تلاش در حقیقت،
تمرینی است در جهت اندیشیدن پیرامون مسائل فلسفی و سیاسی روزگار اما بر پایه

آموزه‌های عمیق فلسفی و تعالیم اصیل قرآنی. پیش‌درآمد این کتاب، به تفصیل در خصوص انگیزه‌ها و دغدغه‌های نویسنده پرداخته است. در این مقدمه، به ضرورت به چند نکته حاشیه‌ای اشاره می‌شود.

۱. ساختار این کتاب همانند تفسیر شریف المیزان تنظیم شده است، یعنی آیات سوره احزاب به بخشهایی تقسیم و درباره هر بخش جداگانه مطالبی ارائه شده و در عین حال بنا به ضرورت، به بحثهای گوناگون تاریخی، فلسفی، سیاسی و غیره نیز پرداخته شده است.

۲. به پیروی از سنت کتاب شریف المیزان، تلاش شده است حتی المقدور از بردن نام کسانی که آرا و اندیشه‌هایشان مورد انتقاد قرار گرفته پرهیز شود، بنابراین در حالی که بخشهای مهمی از کتاب به نقل و نقد اندیشه‌های دوران اختصاص یافته، کوشش به عمل آمده تا تمرکز اصلی بحث بر محتوای مطالب باشد نه گویندگان آنها.

۳. سالهای تدریس این مباحث، حال و هوایی مخصوص به خود داشت که بدون یادآوری آن، ممکن است لحن مطالب کتاب در پاره‌ای از موارد، نامأنوس جلوه کند. کافی است به خاطر آوریم که طی سالهای ۷۶ تا ۷۸ چه فضایی در صحنه سیاسی و فکری جامعه حکمفرما بود. شاید تضارب و گاه تهاجم آرای گوناگون بر یکدیگر در این سالها و آمیختگی تفکر ناب با مغالطات فلسفی و سیاسی طی این دوران تنها با دوران اوج‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی قابل مقایسه باشد. با این حال نویسنده بر این گمان است که هنوز بازار آن مغالطات و گفت‌وگوهای داغ و آتشین در میان جامعه ما سرد نشده است. کافی است همین امروز نگاهی به بعضی از مطبوعات بیفکنیم تا نسخه‌هایی جدید و گاه حتی قدیمی از همان افکار و اندیشه‌هایی که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته‌اند را به عینه مشاهده کنیم.

۴. به رغم تکیه بر آموزه‌های اصیل قرآنی، در این کتاب همواره تلاش شده تا تحلیل و نقد آرای فلسفی و سیاسی بر مبنای اندیشه خالص و اصول مسلم فلسفی و منطقی صورت پذیرد و نویسنده در اغلب موارد کوشیده است تا بطلان اندیشه‌های غیر دینی را با محک عقل خالص فلسفی به اثبات رساند و این نیز، آموزه‌ای است که باید آن را پیروی از سنت حسنه کتاب المیزان به شمار آورد.

۵. بودند کسانی که وارد شدن به حاشیه‌های سیاسی و فلسفی روزگار تب‌دار ما را در متن یک کتاب تفسیری امری خطیر دانسته و توصیه دلسوزانه - و البته محافظه کارانه - آنها این بود که از آمیختن دامن گفت‌وگوی قرآنی به مناقشات سیاسی و فکری این روزگار پرهیزیم؛ و هستند کسانی که ممکن است ما را به استفاده ابزاری از قرآن در جهت دفاع از پاره‌ای مسائل

متهم کنند. اما سؤال نویسنده از همه کسانی که مایل اند تا قرائتی از دین را به جامعه عرضه کنند که حتی المقدور در قبال غالب اندیشه‌های متضاد این روزگار بی طرف بماند این است که «چگونه باید قرآن را در صحنه‌های زندگی فکری این روزگار دخالت داد؟»

یک توصیه کوچک هم برای خوانندگان عزیز دارم. پیشنهاد می‌کنم قبل از مطالعه هر فصل از کتاب، پیرامون آیاتی که در ابتدای فصل آمده و معانی این آیات، چند لحظه‌ای تأمل و اندیشه کنید. این کار اگر تأثیر چندانی بر فهم کتاب نداشته باشد - که دارد - لذت عمیقی را به خاطر اندیشیدن در معانی قرآن برای شما فراهم خواهد کرد که شاید کمتر برایتان حاصل شده باشد!

در اینجا لازم است از جمع کثیری از یاران و دوستان که هر یک به نحوی از انحاء، در شکل‌گیری و انتشار این اثر، مؤثر بوده‌اند، تشکر کنم. این جمع چنان بزرگ است که برگزیدن برخی از افراد و نام بردن از آنها ممکن است منجر به از یاد رفتن نام عده‌ای دیگر شود. اما چاره‌ای نیست جز اینکه برخی عزیزانم را به نام یاد کنم.

ابتدا از برادران عزیز و گران سنگم آقایان دکتر احمد محبی آشتیانی و مهندس محمد ناصرزاده به خاطر همه تشویقها و ترغیبهای آشکار و پنهان ایشان تشکر می‌کنم.

پس از آن از تمامی شاگردانم در حلقه مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی به خاطر تحمل این گفت‌وگوها و سپس تلاش صمیمانه در راه پیاده‌سازی آنها سپاسگزارم. در این میان بر خود فرض می‌دانم تا به طور ویژه، از آقایان دکتر محمد مهدی احدیان، دکتر علی صلواتی‌پور و جناب آقای مازیار عطاری نام ببرم.

همچنین بر خود لازم می‌دانم که از خواهر گرامی، سرکار خانم دکتر فرنوش صفوی‌فر یاد کنم. زحمات ایشان در تبدیل گفتار پریچ و تاب این حقیر به نوشته‌ای روان و تذکرات مشفقانه ایشان در خصوص مطالب این کتاب با هیچ زبانی قابل وصف نیست.

از جناب آقای امید مهدی‌نژاد به خاطر تلاششان در فصل‌بندی و تعیین عناوین فصول و نیز از همسر عزیزم سرکار خانم مهندس مریم اکبری به خاطر همراهی و همیاری‌اش در تمامی مراحل ایجاد این اثر صمیمانه سپاسگزارم.

از تمامی دوستانم در سازمان ملی پرورش استعدادها درخشان مخصوصاً ریاست محترم آن، حضرت حجت‌الاسلام جناب آقای دکتر اژه‌ای به جهت فراهم ساختن امکانات برگزاری جلسات این درسها تشکر کرده و نیز از همدلی تمامی یارانم در گروه پژوهشی

حکمت - باشگاه دانش‌پژوهان جوان - و بنیاد توسعه فردا سپاسگزاری می‌نمایم.
سخن آخر؛ اگر ثوابی معنوی بر این اثر مترتب است، آن را به روح پدرم تقدیم می‌دارم.
او که واسطه‌ای بود تا من بی هیچ گونه استحقاقی به بزرگ‌ترین و عالی‌ترین افتخار زندگی‌ام،
که همانا انتساب به جدّم رسول خداست، نائل شوم.

جمعه ۸۳/۲/۱۸

۱۷/ربیع‌الاول/۱۴۲۵

حلقه مطالعات فلسفه و اندیشه اسلامی

سید محمد روحانی

پیش درآمد - تظلم اندیشه

بگذار سخن بگویم ای دوست
تا چند مرا خموش باید
با من دو لب است، نیک بنگر
از حضرت تو دو گوش باید
هر گوش کفایت است؟ حاشا
دو گوش سخن نیوش باید

دو مظلوم بزرگ روزگار ما

به گمان من گزاف نیست که روزگار امروز را دوران مظلومیت اندیشه بنامیم. اگرچه هر کسی را که می بینی پر از ادعای تفکر و اندیشه است، ولی خوب که نگاه کنی، به ندرت سخنی می یابی که بتوانی در آن جای پای محکمی از فکر و اندیشه بیابی.

گواه مظلومیت اندیشه در این دوران، همین بس که کثیری از ابنای روزگار ما چنان تربیت شده اند که پیش از آنکه شما لب به سخن بگشایید، می کوشند با اولین کلماتتان و بدون کمترین تأملی در استدلالهایتان، شما را در رده بندیها، خط بندیها و جناح بندیهای معمولاً موهومی قرار دهند که خودشان ساخته اند. به همین دلیل، باید با احتیاط سخن گفت؛ زیرا همیشه این ترس وجود دارد که، نکند با شنیدن جمله ای، کسی فکر کند شما پیرو افراد یا

نظریات خاصی هستید و با شنیدن جمله‌ای دیگر، تصور کنند که شما مخالف آن نظریات و افرادید. خط‌بازها و جناح‌بندیهای سیاسی، روشن‌ترین نمونه چنین مصیبتی در روزگار ماست. اگر دوستان و موافقان سیاسی ما عجیب‌ترین کلمات را بگویند، برای ما معقول و قابل توجیه است و سخنان دیگر، هر چه که باشد، اگر از جانب رقبای مخالفان ما گفته شود، حتماً مورد حمله و هجوم ما قرار خواهد گرفت.

به عنوان مثال، اگر شما امروز در بعضی محافل، درباره اهمیت آزادی و لزوم حفظ حرمت انسانها سخن بگویید، عده‌ای گمان نخواهند کرد که شما خواهان ترویج فساد و بی‌بند و باری و لابی‌گری هستید؟

از سوی دیگر چنانچه در محافل دیگری، این سخن را بگوییم که: «معنای حرمت داشتن و آزاد بودن انسانها این نیست که ما آنها را به سوی تقوا و هدایت دعوت نکنیم»، درباره ما چه خواهند گفت؟ آیا نخواهند گفت که ما نیز مثل بقیه کسانی هستیم که می‌کوشند به نام دین و هدایت و ارشاد، در زندگی افراد دخالت کرده و فهم و شناخت خود را بر دیگران تحمیل کنند؟ نه چنین است که بعضی از ما به اسم دین و تکلیف دینی، آزادیهای مشروع انسانهای دیگر را زیر پا می‌گذاریم؟ و بعضی دیگر، به اسم رعایت حقوق و حرمت انسانها به آنها دروغ گفته و از سخن گفتن درباره سعادت و شقاوت اخروی‌شان لب فرومی‌بندیم؟

نمی‌دانم از شنیدن این مطالب درباره من چه گمانی خواهید کرد؛ شاید گمان خوب، یا شاید گمان بد. بعضی ممکن است خوشحال شوند و گمان برند که موافق ماست، و عده‌ای افسرده شوند و گمان کنند که مخالف آنان هستم. برخی هم طاقت نیاورده، فحاشی کنند! عده‌ای هم در نهایت دقت خواهند کوشید تا بفهمند من به کدام جناح تعلق دارم!! اما از این نقطه نظر که من سخن می‌گویم، خیلی فرقی نمی‌کند که شما جزو کدام یک از این دسته‌ها باشید. نکته این است که اغلب ما پیش از آنکه به متن و محتوای یک گفتار پردازیم، دست به قضاوت می‌زنیم و پیش از آنکه درستی یا نادرستی یک استدلال مورد نظر ما باشد، می‌کوشیم تا گوینده را درون قالبهای موهوم ذهنمان جای دهیم.

حتماً شما هم مانند من نظیر این سخنان را زیاد شنیده‌اید: من از دین بیزارم؛ زیرا اعمالی را از دین‌داران دیده‌ام که بسیار ناپسند بوده است. یا اینکه من از روشنفکران متنفرم، زیرا بسیاری از آنان اهل بی‌بند و باری و فسادند. اما اجازه دهید سؤالی ببرسم. آیا براثت جستن

از یک اندیشه، به صرف رفتار غلط بعضی از پیروان آن و بدون دقت در دلایل درستی یا نادرستی آن، شیوه اندیشمندان است؟ آیا این طرز فکر، فرهنگ کسانی است که اندیشه در میان آنان، از ارزش والایی برخوردار است؟ اصلاً خود این سخن، ذبح کردن اندیشه نیست؟ آیا شایسته است که اندیشه‌ای را تنها و تنها به استناد رفتار غلط بعضی از پیروانش، از میدان به در کنیم؟ آیا خود شما به یاد ندارید که در زندگی‌تان، چه بسا با اندیشه‌های خوبی، بد عمل کرده باشید؟

آیا اینها نشانه‌های روشن مظلومیت اندیشه نیست؟ و اکنون از شما می‌پرسم که، آیا امروز چنین سخنانی در میان ما رواج ندارد؟

بعضی از ما عادت کرده‌ایم همه گناهان را به استکبار جهانی نسبت دهیم تا خود را در همه امور بی‌گناه جلوه دهیم و برخی دیگر، چنین وانمود می‌کنیم که اصلاً وجود هر توطئه‌ای از سوی بیگانگان توهمی بیش نیست!

برای بعضی از ما غربی بودن چیزی، معادل بد بودن و پلید بودن است و برای برخی دیگر، نشانه رشد و کمال، و این هر دو دسته در این خصوصیت مشترک اند که درباره غرب، بی آنکه دقت و مطالعه عمیقی کرده باشند، اظهار نظر می‌کنند. از میان مخالفان غرب در میان ما، چند نفر آثار و اندیشه غربیان را با دقت و انصاف مطالعه کرده‌اند؟ و از میان شیفتگان مغرب زمین در میان ما، چند نفر تصویر و تصویری فارغ از فیلم‌های هالیوودی دارند؟

این همه شاید محصول آن است که گویندگان و نویسندگان ما بیش از آنکه به فکر تحلیل و تشریح عمیق مسائل نظری روزگار ما باشند، در صدد آن‌اند که با سخنان پرهیجان و بر مناقشه، بر تعداد پیروان جوان خود بیفزایند. بنابراین به جای آنکه عالمانه و محققانه حرف بزنند، اغلب می‌کوشند تا به شیوه‌های تبلیغاتی سخن بگویند، و خدا می‌داند که محققانه سخن گفتن در چنین فضایی، چقدر سخت و طاقت فرساست.

شاید شما هم مانند من، بارها و بارها با این واقعیت مواجه شده باشید که بعضی از جوانان، گاهی با حرارتی وصف‌ناپذیر، از نویسنده یا گوینده‌ای طرفداری می‌کنند و متقابلاً عده‌ای هم پیدا می‌شوند که با همان حرارت یا حتی بیشتر، علیه آن نویسنده یا گوینده سخن می‌گویند؛ ولی وقتی از آنها می‌پرسید، متوجه می‌شوید که تقریباً هیچ کدام از آنان - اعم از دوستان یا دشمنان آن نویسنده - حتی یک کتاب از آن نویسنده را به دقت نخوانده‌اند! به نظر

شما این مشخصه کدام فرهنگ و چه طرز فکری است؟ ما به کجا خواهیم رفت؟ همانطور که گفتم، روزگار ما، روزگار مظلومیت اندیشه است و اکنون اضافه می‌کنم که مظلوم‌تر از اندیشه، در روزگار ما دین است و این چندان عجیب نیست. شاید برای عده‌ای از روشنفکران متجدد یا مقدس‌مآبان مرتجع، دین چیزی بیشتر از پاره‌ای آداب و رسوم سنتی یا حداکثر احساسی درونی نباشد؛ اما برای من از روزی که نام دین را شنیده‌ام، در کنار نام اندیشه قرار داشته است.

یک نمونه آشکار؛ مغالطه قرائتها

حتماً می‌دانید که بحث وجود قرائت‌های گوناگون نسبت به آموزه‌های دینی، بحثی است که این روزها در میان مردم ما، شایع و رایج است. خلاصه آن، این است که میان متفکران دینی در طول تاریخ اسلام، همیشه اتفاق نظر وجود نداشته و آنان در بسیاری از مسائل با هم اختلافات عمیقی داشته‌اند. جالب آنکه همگی آنان نیز برای نظرات خود از آموزه‌ها و متون دینی کمک گرفته و استدلال می‌کنند. عده‌ای هم معتقدند که سر این اختلاف برداشتها از فهم متون دینی را یافته‌اند و گمان می‌کنند که آن را باید در معرفت‌های برون دینی افراد جست‌وجو کرد.

خوب، فرض کنیم همه این حرفها درست باشد، می‌پذیریم که میان عالمان دینی اختلاف نظر بوده و هست؛ همان‌طور که در میان همه متفکران و فیلسوفان تاریخ در فهم و درک حقیقت، اختلافات فراوانی وجود داشته و دارد؛ اکنون چه نتیجه‌ای از این سخنان باید بگیریم؟ و گاهی از این سخنان چه نتیجه‌ای گرفته شده است؟ چون فهمها و قرائت‌های گوناگونی وجود دارد؛ بنابراین باید حس حقیقت‌جویی و تحریک‌پذیری نسبت به درست و نادرست را کم‌رنگ کنیم؛ افراد را نسبت به دغدغه تشخیص درست از نادرست، بی‌تفاوت و بی‌اعتنا کنیم؛ دیگر برای تشخیص حق و باطل در میان این قرائتها، موضوعیت چندانی قائل نباشیم؛ یا اجازه دهیم هر کس برداشت خودش را داشته باشد و اجازه ندهیم کسی با صراحت بگوید فلان برداشت صحیح و فلان برداشت دیگر غلط است و یا اجازه ندهیم کسی برداشت و قرائت خود را به طور کامل منطبق با اسلام بداند، و یا اینکه در نهایت نسبت به درست یا نادرست بودن حق و باطل، بی‌تفاوت باشیم!

چنین طرز فکری، نشانه چیست؟

البته این دغدغه بسیار مهم و مشروعی است که آیا فهم و برداشت ما از دین، برداشت درستی است یا نه؟ دغدغه اینکه نکند برداشت ما از دین - یا به طور کلی فهم ما از واقعیتهای هستی - اشتباه باشد، در جای خودش دغدغه بسیار مفید و آموزنده‌ای است. اما از این دغدغه که ممکن است ما در فهم حقایق دینی - یا واقعیات هستی - دچار اشتباه شویم، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ آیا کسی می‌تواند از این سخن نتیجه بگیرد که حالا که ممکن است بعضی از برداشتهایمان از دین اشتباه باشد، بنابراین بر اساس برداشت خودمان از دین عمل نکنیم؟ در این صورت بگویید پس بر چه اساسی عمل کنیم؟ همان‌طور که ممکن است فهم ما از دین اشتباه باشد، هر فکر دیگری هم که داشته باشیم، امکان دارد اشتباه باشد، پس آیا درست است که بگوییم بر اساس هیچ فکری عمل نکنیم؟ چون ممکن است اشتباه باشد؟! در ضمن، فراموش نکنیم که اگر احتمال خطا در هر اندیشه‌ای وجود داشته باشد، خود این جمله هم که برخاسته از اندیشه‌ای در درون ماست، ممکن است خطا باشد؛ بنابراین بر اساس همین اندیشه هم نباید تصمیمی بگیریم. پس چه کنیم؟ بالاخره بر اساس فکرممان عمل کنیم یا نه؟ اگر قرار است بر اساس فکرممان عمل نکنیم، یک بار برای همیشه تکلیفمان را روشن کرده و این قدر سنگ اندیشه و عقل را به سینه نزنیم و اگر قرار است بر اساس فکرممان عمل کنیم، دیگر احتمال وجود خطا در اندیشه‌هایمان - که احتمالی معقول هم هست - چه ارتباطی به این موضوع خواهد داشت؟

اجازه بدهید این موضوع را کمی عمیق‌تر مورد بررسی منطقی قرار دهیم؛ زیرا در اینجا نکته‌های باریکی هست که از سویی می‌تواند برای ما بسیار مفید و آموزنده باشد و از سوی دیگر، می‌تواند ذهن ما را آزار دهد؛ به خصوص که موضوع بحث ما تفسیر قرآن است و من بیم آن دارم که عده‌ای از مخاطبان ما، ژست روشنفکرانه‌ای به خود گرفته و بگویند: همه این حرفها قرائت و برداشت شما از دین است! و ...

اگر انسان حقیقتاً فهمیده باشد که احتمال خطا در اندیشه‌ها و برداشتهای دینی اش وجود دارد، این باعث می‌شود که از نظر فکری جامد نبوده و قدرت برخورد منطقی و منصفانه و تحلیل عقلانی آرا و اندیشه‌های گوناگون را داشته باشد و در مقوله فکر و اندیشه، دقیق و موشکاف بوده و از کنار کوچک‌ترین مسئله بی‌تفاوت نگذرد. همچنین باعث می‌شود که

دائم مترصد کشف خطاهای احتمالی خود باشد؛ بنابراین فکری پویا و اندیشه‌ای فعال خواهد داشت و این البته بسیار مفید است.

اما اگر این فکر به شکاکیت و انکار هر واقعیتی منتهی شود، صد البته آثار و نتایج مخربی در بر خواهد داشت. من در حال حاضر قصد ندارم وارد بحثهای مفصل شناخت شناسانه شوم؛ اما قدر مسلم اینکه چنین اعتقادی به هیچ وجه مستلزم شکاکیت و سوفسطایی‌گری نیست؛ زیرا قبول امکان خطا در اندیشه‌های انسانی، یکی از لوازم اساسی هر تفکر رئالیستیک محسوب می‌شود.

این احتمال که ممکن است پاره‌ای از اندیشه‌های ما خطا باشد، در تمام مکتب‌های رئالیستیک مورد بحث واقع شده و هرگز به شکاکیت مطلق منتهی نشده است. درست به همین ترتیب، امکان وجود خطا در برداشتهای دینی ما هم از نظر منطقی هیچ اثری بر روی التزام عقلانی ما نسبت به آموزه‌های دینی مان نخواهد داشت. درست است که در ابتدای امر، ممکن است این مسئله ذهن ما را آزار دهد؛ ولی با کمی دقت، مشکل برطرف خواهد شد.

حقیقت این است که تمام سعی یک مسلمان متدین در زندگی‌اش، این است که زندگی، اعتقادات و تصمیماتش را بر آنچه که فکر می‌کند خدایش فرو فرستاده، منطبق نماید؛ این، جوهرهٔ دین است و ادعایی است که هیچ انسانی نمی‌تواند از کنار آن به سادگی بگذرد.

دین، ما را به پیوند با مبدأ هستی و خالقمان فرا می‌خواند. دربارهٔ این کلمات خوب است که بهتر بیندیشیم و اندکی تأمل کنیم: ما خالقی داریم؛ کسی ما را خلق کرده و آفریده است؛ این آموزه‌ها در ما چه احساسی ایجاد می‌کند؟ از این بالاتر اینکه ما می‌توانیم با خالق خودمان ارتباط برقرار کنیم. می‌توانیم با او سخن بگوییم و سخن او را بشنویم. همهٔ امور ما هم در دست اوست: أليس الله بكاف عبده و يخوفونك بالذين من دونه؛ آیا خدا برای بندگانش کافی نیست که تو را از کسانی غیر خدا می‌ترسانند؟ راستی چه کسی می‌تواند با چنین ادعایی مواجه شود و از کنار آن بی‌اعتنا بگذرد؟ ممکن است کسانی صحت این ادعا را انکار کنند؛ ولی به سختی بتوان به آن بی‌اعتنایی کرد. طبعاً برای کسانی که این ادعا را درست می‌پندارند، هیچ چیزی مهم‌تر از این نخواهد بود که زندگی را بر پایهٔ آنچه که او به ما آموخته - یعنی دین - طراحی کنند.